■ روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران ■ صاحب‌امتیاز: سازمان صداوسیمای جمهوری اسلامی‌ایران ■ مدیر مسؤول: مهدی عرفاتی

جام جم

■ شاپا: ISSN۱۷۳۵-۳۶۳۷
■ پایگاه اطلاع رسانی: www.jamejamonline.ir www.jamejamdaily.ir
■ پست الکترونیکی: info@jamejamdaily.ir

■ تهران، بلوار میرداماد، جنب مسجد الغدیر، شماره ۱۲۹
■ تلفن: ۲۳۰۰۴۰۰۰-۰۲۱ ■ دورنگار تحریریه: ۲۳۰۰۴۴۳۳
■ سازمان توزیع: ۶۱۹۳۳۱۱۵ ■ کدپستی: ۱۹۱۱۶۱۸۴۱۳
■ امور مشترکین: ۶۱۹۳۳۱۱۵ ■ سازمان آگهی‌ها: ۴۹۱۰۵۰۰۰
■ شماره پیامک: ۳۰۰۰۱۱۲۴۰ ■ تلفن گویا: ۲۳۰۰۴۴۴۴
■ چاپ: چاپخانه روزنامه جام جم

سه‌شنبه ۹ شهریور ۱۴۰۰ | ۲۲ محرم ۱۴۴۳ | ۲۰ صفحه | سال بیست و دوم - شماره ۶۰۲۰ | Tuesday - August 31 , 2021

حدیث روز: بحارالانوار

حضرت محمد(ص): محبوب‌ترین شما نزد خدا، خوش‌اخلاق‌ترین شماست

واحه: صائب تبریزی

در بساط من زعنقای سبک پرواز عمر
خواب سنگینی چو کوه قاف بر جا مانده است

امروز در تاریخ:

- روز قزوین / روز ملی یوزپلنگ در ایران
- بهره‌برداری از چاه شماره ۲۴ گچساران، یکی از بزرگ‌ترین چاه‌های نفت جهان (۱۳۳۸ ش)
- درگذشت صمد بهرنگی؛ نویسنده (۱۳۴۷ ش)
- ناپدید شدن امام موسی صدر، رهبر شیعیان لبنان (۱۳۵۷ ش)
- درگذشت استاد پیرنیا، پدر معماری سنتی ایران (۱۳۷۶ ش)

اوقات شرعی:

اذان ظهر: ۱۳/۰۵ | غروب آفتاب: ۱۹/۳۳
اذان مغرب: ۱۹/۵۲ | نیمه‌شب شرعی: ۰۰/۲۱
اذان صبح (فردا): ۵/۰۹ | طلوع خورشید (فردا): ۶/۳۶

وضعیت آب و هوای امروز

تهران	ارومیه	بندرعباس	رشت	زاهدان	چابهار	همدان	یزد
۲۴ / ۳۳	۱۶ / ۳۵	۲۸ / ۳۶	۲۴ / ۳۵	۷ / ۲۴	۲۶ / ۳۰	۱۳ / ۳۴	۲۱ / ۳۶

حکمت ۳۳: نهج‌البلاغه

برترین توانگری و بی‌نیازی به‌دل راه ندادن آرزوهاست

تلنگر

لباس مرگ

علیرضا رأفتی
روزنامه‌نگار

رسانه العربیه گزارشی منتشر کرده از چند طراح لباس در اوکراین که لباس مرگ طراحی می‌کنند! عکس‌ها مردمی را نشان می‌دهند که خوشحال از لباسی که خریده‌اند در جایی شبیه تابوت دراز کشیده و ژست گرفته‌اند. گزارش می‌گوید مردم می‌روند پیش این طراحان لباس و سفارش طراحی لباسی را می‌دهند که قرار است بعد از مرگ تن‌شان کنند و در تابوت دراز بکشند. طراحان هم لابد با توجه به سلیقه متوفای آینده، لباسی را طراحی‌کرده و تحویل می‌دهند. بعد مردمی که لباس موردنظرشان را تحویل گرفته‌اند در تابوت دراز می‌کشند؛ درست همان‌طور که ما در اتاق پرو فروشگاه‌های لباس، لباسی که می‌خواهیم بخریم را قبل از خرید تن می‌زنیم،

لباس مرگ‌شان را تن می‌زنند و پولش را حساب می‌کنند و سرخوش از خریدشان به خانه می‌روند. فقط یک چیز را این وسط هنوز نفهمیده‌ام. معمولا ما آدم‌ها وقتی چیزی را می‌خریم همیشه ذوق و شوق این را داریم که هر چه زودتر از آن استفاده کنیم. درست مثل دوران کودکی که وقتی لباس عید می‌خریدیم ثانیه می‌شمردیم که سال کهنه برود و سال نو بیاید که بتوانیم لباسی را که خریده‌ایم، تن کنیم. نمی‌دانم مردم اوکراینی که لباس مرگ سفارش می‌دهند و بعد هم لابد آن را در کاور می‌گذارند و می‌آورند خانه و آویزان می‌کنند در کمد یا جایی در رخت‌آویز که همیشه جلوی چشم‌شان باشد، مدام دل توی دل‌شان نیست که کی می‌شود از آن لباس استفاده کنند؟ یا مثلا طراح لباسی که لباس را طراحی می‌کند و می‌دوزد و تحویل مشتری می‌دهد، موقع تحویل لباس به مشتری می‌گوید: «به شادی استفاده کنید!» اصلا نمی‌دانم کسی که می‌میرد لباس مرگش را به شادی استفاده می‌کند یا به غصه؟

هر چه که باشد، خدا را شکر که دین ما تکلیف لباس مرگ‌مان را روشن‌کرده و رنگ مد آن را هم از همان ابتدا برایمان مشخص‌کرده والا الان باید در کنار دغدغه‌های روزمره و خریدهای شب عید و خریدهای دیگر به فکر خرید لباس مرگ و طراحی لباس آن هم بودیم.

گفت‌وگو با فرهاد نظری، کارشناس میراث فرهنگی در روز قزوین

شهر باغ‌های میوه

بازار سعدالسلطنه، کاروانسرای قدیمی است که به جاذبه گردشگری قزوین تبدیل شده است | عکس: باشگاه خبرنگاران

طاهره آشیانی
روزنامه‌نگار

قزوین، نزدیک تهران است و به دلیل داشتن کارخانه‌های تولیدی و شرکت‌های صنعتی، دانشگاه بین‌المللی، معماری و دانشگاه رباتیک یکی از شهرهای مهم ایران است اما با همه این شاخص‌ها، شهری است که کمتر در صدر اخبار قرار می‌گیرد یا اتفاقی در آن می‌افتد که نگاه‌ها را به خود جلب می‌کند. راستش را بخواهید قزوین مثل تالابی است که در حاشیه جنگلی مشرف به کوه به زیست خود ادامه می‌دهد مثل آدم سربه زیری که سرش به کارش است و دیگران را نمی‌بیند و خودش هم کاری نمی‌کند که زیرذره‌بین دیگران قرار گیرد. حتی در دوره کرونا و در روزها و ماه‌هایی که شهرهای ایران قرمز پررنگ و نارنجی کمرنگ، آبی و زرد شدند، قزوین انگار خودش را وارد این رنگ‌بندی نکرد یا نخواست قاطی این‌طور چیزها شود. انگار حتی در این دوران در پوسته قلعه‌الموت فرورفت و با دژی که برای خودش ساخت، نگذاشت آسیب ببیند یا دید و در صدر اخبار قرار نگرفت.

امروز اما به‌روز قزوین نامگذاری شده است. همین نامگذاری سبب شد ما درباره این شهر بنویسیم. شهری مهم که در تاریخ ایران نامش به نکویی ثبت شده و در دوره سلجوقیان، صفویان و قاجار یکی از شهرهایی بوده که همواره مورد توجه پادشاهان بوده و هرکدام از آنها در آباد کردن قزوین تأثیر زیادی داشته‌اند. پژوهشگران نوشته‌اند نام اولیه قزوین، کاسپین بوده؛ یعنی همنام دریای کاسپین که بعدها به دریای خزر تغییر نام می‌دهد و بعد از حمله اعراب به ایران، نام شهر کاسپین هم به قزوین تغییر می‌کند.

قزوین که حالا بسیار بی‌ادعا به حیات خود در نزدیکی تهران ادامه می‌دهد، زادگاه شخصیت‌های بزرگی بوده؛ از عبید زاکانی گرفته تا عارف قزوینی، دهخدا، شهید بابایی و شهید رجایی. قزوین را پایتخت خوشنویسی ایران می‌نامند و برای خودش صاحب مکتبی است که به مکتب قزوین شهرت دارد و نگارگری‌های قزوین را نیز علاقه‌مندان به فرهنگ و هنر خوب می‌شناسند. عموم مردم، خوردنی‌های این شهر را خوب می‌شناسند از انواع شیرینی بگیر تا غذاهای جوروواجور و رنگارنگ. باقلوای قزوین همان‌قدر شهرت دارد که شیرینی چایش؛ شیرینی‌ای نازک و بسیار خوشمزه که همراه چای می‌خورند. قیمه‌نثار قزوین هم که تقریبا شهرت کشوری دارد. این غذا که طرفداران زیادی دارد و با زعفران و مغز بادام و پسته تزئین می‌شود، یکی از غذاهایی است که روزهای تاسوعا و عاشورا به‌عنوان نذری سیدالشهدا پخته و توزیع می‌شود.

خوان نعمت

فرهاد نظری، کارشناس میراث فرهنگی در پاسخ به این سؤال که چرا خوراکی‌ها بیشترین سهم را از صنایع‌دستی قزوین دارند، می‌گوید: قزوین شهر باغستان‌هاست. ویژگی‌ای که کمتر درباره آن صحبت شده و شاید عموم مردم در این باره اطلاعاتی نداشته باشند. در قدیم حتی در ایام کهن، اطراف شهر قزوین پر از باغ بود. باغ‌ها مثل حصاری دور شهر را گرفته بودند و مانند سپر دفاعی شهر را در مقابل باد و خاک محافظت می‌کردند. ناصرخسرو در سفرنامه‌اش به این باغ‌ها اشاره کرده و این نشان می‌دهد قدمت قزوین و باغ‌های آن به هزاران سال قبل برمی‌گردد. وقتی شهری پر از درختان میوه باشد، مسلما این میوه‌ها به سفره مردم و غذاهای آنها راه پیدا می‌کند. درواقع زیست شهرها متأثر از اقلیم و طبیعت آنهاست. یزد که شهری کویری است، معماری‌اش متأثر از اقلیم آن است. رشت به خوراکی‌های متنوع معروف است، چون ساکنان این شهر به دریا، خشکی، جنگل و کوه دسترسی دارند و از تنوع گیاهی و جانوری این اقلیم در زندگی و سفره خود استفاده می‌کنند. قزوین شهر باغ و میوه است و طبیعی است که سوغات آن فرآورده‌های میوه و غذا باشد. قزوینی‌ها که به فندق و بادام دسترسی زیادی دارند در قیمه‌نثار که غذای محلی این شهر است هم از این مغزها استفاده می‌کنند و همین‌ها سبب شده این غذای خاص قزوین باشد.

شهری بین تهران و اروپا

نظری می‌گوید: قزوین شهر مهمی است؛ اول به دلیل باغستان‌هایش که در تاریخ بی‌نظیر است، دوم به‌خاطر قلعه‌الموت و فرقه اسماعیلیه که با قزوین در ارتباط بودند، ارتباطی که زیاد هم دوستانه نبود و سوم به این دلیل که در دوره صفویه، مدتی پایتخت ایران بود. این را هم بگویم که در دوره سلجوقیان، قزوین یکی از شهرهای مهم بود و این اهمیت آن‌قدر بود که صفویه در مسیر حرکت خود اول این شهر را به‌عنوان پایتخت انتخاب کردند و بعد به اصفهان رفتند. مسجد جامع قزوین یادگار دوره سلجوقی است و معماری بی‌نظیری دارد. چوگان که یکی از بازی‌های قدیمی ایران است و از کشور ما به دیگر کشورها رفته، پیشینه‌اش را باید در قزوین جست‌وجو کرد. پادشاهان قاجار به اروپا رفت‌وآمد زیادی داشتند و به‌نوعی مفتون این قاره شده بودند. آنها در مسیر حرکت خود از تهران به اروپا از قزوین عبور می‌کردند. این شهر اولین شهر بعد از تهران بود که در مسیر اروپا قرار داشت و به همین دلیل به دستور ناصرالدین‌شاه، امین‌السلطان در سال ۱۲۹۶ قمری اولین راه شوسه ایران بین تهران و قزوین را احداث کرد. این جاده اولین راه کالسکه‌روی ایران بود. در دوره قاجار یکی از کاروانسراهای دوره صفوی نزدیک قزوین که مهجور مانده بود به هتل تبدیل شد، هتلی به سبک هتل‌های اروپایی که متأسفانه طبقه دوم آن که کاملا به سبک اروپایی‌ها طراحی و بنا شده بود در یک آتش‌سوزی سوخت و نابود شد.

جاده آرامش

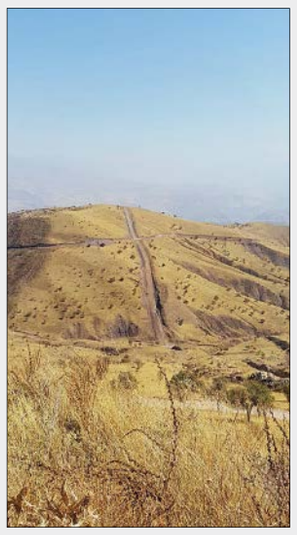

نظری می‌گوید: «قزوین در قدیم یکی از شهرهای مهم تجاری ایران بود و بازرگانان زیادی در این شهر به کسب‌وکار مشغول بودند. بازهم پای باغستان‌ها در میان است و حجم زیادی میوه که تجارت را در این شهر رونق می‌دادند. به همین دلیل تعداد بازارهای قزوین زیاد هستند. بازار در ایران قدیم، سرپوشیده بوده به این دلیل که رفت‌وآمدها کنترل شده و امنیت در بازار برقرار باشد. قزوین به دلیل موقعیت جغرافیایی و استراتژیکی‌اش هم کاروانسرای داخل شهری داشته و هم برون‌شهری. در کنار اینها سراهای زیادی هم در این شهر وجود داشته که زنده و پویا بوده‌اند. در دوره قاجار، مسافران زیادی در مسیر راه خود به شمال یا اروپا به قزوین وارد و از آن خارج می‌شده‌اند به همین دلیل هتل‌ها و مهمان‌پذیرهای زیادی در این شهر ساخته‌شده بود.»

قزوین اکنون هم یکی از شهرهای استراتژیک است. همه آنهایی که می‌خواهند به شمال بروند باید از قزوین عبور کنند. اما شهرسازی و جاده‌سازی مدرن سبب شده دیگر مسافران از داخل قزوین عبور نکنند و به‌اصطلاح از کمربندی راهشان را بکشند و بروند شمال اما وقتی کرونا تمام و سفر آزاد شد، گاهی به قزوین سفر کنید. شهری که نزدیک تهران است و پر است از معماری‌های زیبا، بازارهای آرام‌بخش و خوراکی‌های بی‌نظیر. قزوین توسعه‌یافته و مدرن شده. پیست دوچرخه‌سواری خوبی دارد و مسابقات موتورکراس هم در آنجا برگزار می‌شود. از همه مهم‌تر این‌که الموت در نزدیکی قزوین است و جاده‌ای که در دل الموت کشیده شده با طبیعت بی‌نظیر این منطقه یکی از بهترین جغرافیایی است که آرامش را به مسافران خود هدیه می‌کند.

مقطع حساس کنونی

دم‌بریده‌ها از کی پررو شدند

امید مهدی‌نژاد
طنزنویس

دریکی از جنگل‌های شمالی در میان گله روباه‌ها، روباهی زندگی می‌کرد که به‌شدت فضول و سربه‌هوا بود و در هر کاری که انجام می‌داد، یک گندی بالا می‌آورد. روباه یادشده روزی در جنگل مشغول گردش و بازیگوشی بود که ناگهان دمش لای تله‌ای که انسان‌ها برای شکار روباه در جنگل تعبیه کرده بودند، گیر کرد. روباه هرچه تلاش کرد نتوانست دمش را از تله خلاص کند، پس با خود فکر کرد الان است که انسان‌ها سر برسند و برای به دست آوردن پوست و دمش او را بکشند. از آنجا که یک روباه زنده بی‌دم بسیار بهتر از یک روباه مرده دمدار است، تنها چاره را در این دید که دمش را با دندان از بدنش جدا سازد و فرار کند. پس به‌رغم درد زیادی که متحمل شد، دم خود را با دندان چید و خود را از تله خلاص کرد. روباه بی‌دم تا چندروز از ترس این‌که مورد تمسخر سایر روباه‌ها قرار نگیرد به گله برنگشت اما پس از چند روز فکری کرد و به میان گله بازگشت. روباه‌های دیگر دور او جمع شدند و پرسیدند: دمت چی شده؟ روباه بی‌دم گفت: دمم را قطع کردم. روباه‌ها پرسیدند: چرا؟ روباه بی‌دم گفت: اولا که دست و پا گیر بود و جلوی سرعت عملم را می‌گرفت و دوم این‌که بلای جانم شده بود و ممکن بود آدم‌ها به‌خاطر دمم مرا بکشند. یکی از روباه‌ها گفت: الان چه احساسی داری؟ روباه بی‌دم گفت: احساس سبکی و راحتی دارم و وقتی راه می‌روم، گویی دارم پرواز می‌کنم. روباه یادشده که روباه ساده‌دل و اسکلی بود به خانه رفت و دم خود را قطع کرد و درحالی‌که از شدت درد به خود می‌پیچید نزد روباه بی‌دم بازگشت و به او گفت: تو گفتی احساس سبکی و راحتی دارم، پس چرا من همه‌اش دردم می‌آید. روباه بی‌دم گفت: من هم هنوز درد دارم. صدایش را درنیاور که روباه‌های دمدار به ما می‌خندند. ما باید کاری کنیم که همه روباه‌ها دم خود را قطع کنند تا دیگر کسی نتواند ما را مسخره کند. به این ترتیب دو روباه بی‌دم طی یک برنامه دوماهه توانستند کاری کنند که دو سوم روباه‌های گله دم خود را قطع کنند و از آنجا که تعداد روباه‌های بی‌دم از تعداد روباه‌های دمدار بیشتر شد، روباه‌های بی‌دم به اکثریت دست پیدا کردند و برای دم‌بریدگی، امتیازات و تسهیلات ویژه تصویب کردند و دمدارها را مسخره کردند و از آن پس دم‌بریدگی به ارزش‌های جامعه اضافه شد.

بررسی

ترسناک‌ترین فیلم دنیا

علی رئوف
روزنامه‌نگار

همیشه وقتی اتفاقی نادر می‌افتاد یا کسی ادعا می‌کرد که کاری عجیب را انجام داده یا می‌تواند انجام دهد، مردم یک جمله معروف را به زبان می‌آوردند: «این چیزها مال فیلم‌هاست!»

فیلم چه بود؟ داستانی معمولا غیرواقعی که توسط یک فیلمنامه‌نویس که همه اصول داستان‌نویسی را طوری رعایت می‌کرد که داستانش باورپذیر به نظر برسد نوشته می‌شد و سعی داشت طوری باشد که مخاطب بتواند خودش را جای هر کدام از شخصیت‌های داستان جا بزند. بعد این داستان در اختیار کارگردانی قرار می‌گرفت که سعی می‌کرد طوری صحنه را بچیند و قاب‌ها را ببندد که مخاطب همه چیز دنیا و زندگی واقعی خودش را در آن ببیند و به هیچ‌وجه به خیالی‌بودن آن شک نکند. با این حال وقتی مردم می‌خواستند چیزی را خلاف واقع نشان دهند می‌گفتند: «مگه فیلمه؟!»

حالا اما انگار در این یکی دو سال به اندازه چند قرن اتفاقات داستانی عجیب و غریب افتاده که دنیا و زندگی‌مان این‌قدر تغییر کرده است. فیلمنامه‌نویس دنیا انگار زده زیر همه قواعد داستان‌نویسی و تصمیم گرفته یک دفعه و بدون هیچ مقدمه‌چینی یک تغییر بزرگ را در دنیای قصه‌اش ایجاد کند و همه چیز را به هم بزند و طرح جدید دراندازد.

حالا وضعیت ما مثل کسانی است که می‌نشینند و با خیال راحت یک فیلم سینمایی ترسناک نگاه می‌کنند و در تمام مدت پخش فیلم نیشخند می‌زنند که «اینها همه‌اش فیلم است.» اما وقتی آخر فیلم می‌نویسد «بر اساس داستان واقعی!» و اسناد و عکس‌های واقعی ماجرا منتشر می‌شود، ترس همه وجودشان را می‌گیرد و نوع مواجهه‌شان با ماجرا عوض می‌شود.

حالا که دیگر مرز فیلم و واقعیت در دنیای ما عوض‌شده بهتر است واقع‌بین باشیم و خودمان را به آن راه نزنیم. اگر وقتی در خیابان قدم می‌زنید خوب به اطراف‌تان نگاه کنید، می‌بینید که همان کاراکتر شنل‌پوش و داس به دست فیلم‌های ترسناک، با داسش کنار خیابان ایستاده و رفت‌وآمد مردم را نگاه می‌کند.

شاید اگر خوب به عکس‌های عکاس خبرگزاری مهر نگاه کنید هم آن کاراکتر شنل‌پوش داس به دست را ببینید. مردمی که بدون توجه به کوران کرونا بدون ماسک در شهر تردد و تجمع می‌کنند و چشم‌هایشان را روی آن کاراکتر شنل‌پوش داس به دست می‌بندند و پیش خودشان می‌گویند: «این چیزها مال فیلم‌هاست!» غافل از این که فیلمنامه‌نویس دنیا یکی دو سال است که تصمیم گرفته همه اتفاقات را بدون مقدمه رقم بزند و همه را شوکه کند.

عکس‌ها: مهر